

بررسی تطبیقی شعرا احمد صافی و بهار

(با تکیه بر موضوع وطن)

یدالله رفیعی^۱رمضان رضائی^۲

چکیده

وطن از عناوینی است که نزد همه انسان‌ها و نیز در ادیان آسمانی و به خصوص دین مقدس اسلام مورد توجه بوده و نیز وطن و علاقه به آب و خاک یکی از موضوعاتی است که شاعران در اشعار خویش به آن اشاره کرده‌اند. حبّ وطن و تنفّر از بیگانه و بیگانه‌پرستان، به خصوص زمانی که بیم تجاوز بیگانگان می‌رود، در شعر برخی از شاعران پر رنگ‌تر می‌شود. همواره میان متون ادبی ملل متفاوت، چه در حوزه نظم و چه در حوزه نثر، همانندی‌های در خور پژوهش وجود دارد. در اشعار احمد صافی نجفی و ملک‌الشعراء بهار می‌توان رویکرد وطن‌گرایانه را مشاهده کرد. این پژوهش با بررسی همانندی‌های بین اشعار این دو شاعر با محوریت موضوع وطن در پی پاسخ دادن به این سؤال است که این دو شاعر چگونه به موضوع وطن پرداخته‌اند و همانندی‌های شعر آنان کدام است. با توجه به اینکه این دو شاعر از شرایط سیاسی و اجتماعی تقریباً یکسان - حضور بیگانگان در کشور - برخوردار بوده‌اند، به نظر می‌رسد همانندی‌های زیادی در شعر آنها وجود دارد.

کلید واژه‌ها:

وطن، شعر فارسی، شعر عربی، احمد صافی، ملک‌الشعراء بهار

۱- استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران - ایران

۲- استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران - ایران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۸/۰۳

تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۱۲/۰۳

مقدمه

وطن زادگاه و مکانی برای حفظ مال، ناموس، عزت و شرف انسان است و به همین جهت یکی از نشانه‌های خردمندان، دلدادگی به وطن است.

حبّ وطن جزئی از هویت ملی و مذهبی است که در شعر برخی شاعران نمود پیدا می‌کند. عشق به وطن، میلی طبیعی است که خداوند در بین مخلوقاتش قرار داده است و در آموزه‌های دینی به محبت و مهرورزی نسبت به آن سفارش فراوان شده است. در ادبیات قدیم شاعرانی که دل در گرو حفظ هویت ملی و افتخارات قومی خود داشته‌اند در سروده‌های خود عشق به وطن را ابراز داشته‌اند.

توهم این نکته که آشنایی با افکار اروپاییان و نهضت مشروطه‌خواهی - چنان که نوشته‌اند - سبب پرداختن شاعران به این امور شده است، درست نیست، چه، «شاهنامه» سندی است چند هزار ساله بر وطن خواهی و ایثار مردم این مرز و بوم در نگاهبانی کشور اهورایی خویش و سیر حوادث تاریخی در ایران نشان می‌دهد که هر گاه در اثر بی کفایتی زمام‌داران، میهن عرصه تاخت و تاز اجانب قرار گیرد، آتش حبّ وطن و شعله خشم و نفرت نسبت به بیگانه، از دل ایرانیان سر می‌کشد. (ظفری، ۱۳۸۰: ۱۳۱)

پس از عصر حماسه سرایی فردوسی، در دوره مشروطیت با ظهور شاعرانی چون «ادیب الممالک فراهانی»، «سید اشرف قزوینی»، «عارف قزوینی» و «ملک الشعراء بهار» بار دیگر عشق به وطن در شعر شاعران احیا می‌گردد.

بی‌تردید شیوع تفکر «ملیت» و نیز قضیه «قیمومت» در آغاز قرن بیستم، از مهم‌ترین عوامل ورود وطن به دنیای ادب متعهد و از جمله ادب زندان‌ها بوده است. شاعران در سروده‌های میهنی، گاه از عشق خود به مام وطن سخن می‌گویند و گاه آمادگی خود را بر جانفشانی در راه آن یاد آورمی شوند؛ زمانی به وصف حال اسف بار آن می‌پردازند و زمانی دیگر مجموعه‌ای از مسائل را مطرح می‌نمایند. (آباد، ۱۳۸۰: ۳۴۸)

ادبیات فارسی بگونه آینه‌ای که بازتاب همه عواطف مردم ایرانی را در طول تاریخ در خود نشان داده است، از مفهوم وطن و حس قومیت، جلوه‌های گوناگونی را در خود ثبت کرده است و می‌توان این تجلیات را در صور گوناگون آن دسته بندی کرد و از هرکدام نمونه‌ای عرضه داشت. (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲)

دوره یکصد ساله سلطنت ویرانگر و کشور بر باد ده فتحعلی و نواده‌اش محمد و به خصوص ناصرالدین شاه، به تحمیل کاپیتولاسیون بر ایران از سوی بیگانگان و از جمله روس و انگلیس و دخالت آن‌ها در سرنوشت مردم و تاراج این کشور بلا دیده، انجامید. از این رو، در این دوره، کم‌تر شاعری است که بر ویرانی‌های وطن نموییده و در ستایش زاد و بوم و مبارزه با اجنبی و اجنبی پرستان، اشعاری به نام «وطنیه» نسروده باشد. (آباد، ۱۳۸۰: ۱۳۲)

شعر عرب تا نیمه اول قرن نوزدهم میلادی به همان صورت ناپسند عصر عثمانی حرکت می‌کرد. از نیمه دوم قرن نوزدهم عرب‌ها اندک اندک به حقوق سیاسی و اجتماعی خود پی بردند و حقایقی را در تاریخ خود - غیر از آن اساطیری که مورخان روایت کرده‌اند - کشف کردند. (بهروز، ۱۳۷۷: ۳۴۵) پس از آن شاعرانی چون معروف رصافی و احمد صافی در دفاع از وطن خود اشعاری سرودند و مردم خود را علیه ظالمان و ستمگران فرا خواندند. این پژوهش قصد دارد موضوع وطن را بصورت تطبیقی در اشعار این دو شاعر با تکیه بر ادبیات تطبیقی مکتب آمریکایی تبیین نماید.

در زمینه پیشینه این پژوهش باید بیان شود که در مورد وطن و حب وطن کارهای زیادی توسط محققان و اندیشمندان انجام پذیرفته است که ذکر تمامی آنها در این مجال نمی‌گنجد. لیکن به عنوان نمونه به دو مورد از آنها اشاره می‌شود:

مقاله «بررسی تطبیقی مفهوم وطن در اشعار بهار و رصافی» اثر آقای ناصر محسنی‌نیا، نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال اول،

شماره اول، پاییز ۸۸ که در آن ابتدا دیدگاه ملک الشعراء بهار سپس دیدگاه معروف رصافی، در مورد وطن بررسی شده است. مقاله «بررسی بازتاب عشق به وطن در شعر بهار و ابراهیم طوقان» اثر آقای علی سلیمی، فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات ادبیات تطبیقی، سال چهارم، شماره ۱۵. که در آن صورت‌های متفاوت حسن وطن دوستی در اشعار این دو شاعر بررسی شده است. ولی بر اساس تحقیقات نگارنده تاکنون در مورد ملک الشعراء بهار و احمد صافی نجفی با محوریت موضوع وطن پژوهشی مستقل انجام نشده است لذا این مقاله سعی دارد بر اینکه همانندی‌های بین اشعار این دو شاعر بزرگ را در مورد مفهوم وطن، به صورت تطبیقی بررسی نماید. بنا بر آنچه گذشت سخن را با مختصری در مورد زندگی این دو شاعر بزرگ آغاز می‌کنیم.

ملک الشعراء بهار

محمد تقی ملک الشعراء بهار (۱۲۶۶ - ۱۳۳۰ ه. ش) شاعر، محقق، استاد دانشگاه، روزنامه‌نگار و مرد سیاست بود. شهرت شاعری بهار، به قصاید فخیم و استواری است که با توجه به سنت ادبی گذشته سروده است.

بهار از خراسان بر خاسته بود اما نسیم آزادی که پس از امضای فرمان مشروطیت در ایران وزیدن گرفت او را به تهران کشانید تا بتواند از مهم‌ترین دستاورد نهضت که خون بهای شهیدان وطن بود، از نزدیک پاسداری کند. بهار در همان سال‌های نوجوانی که هنوز سایه پدر بر سر او بود، به محافل آزادی خواهی خراسان راه یافت و از نزدیک با سیاست و مسائل روز مأنوس گشت و اندیشه‌ها و اشعار آزادی خواهانه خود را از طریق روزنامه‌های محلی خراسان انتشار داد (یا حقی، ۱۳۸۸: ۱۶۳).

محمد تقی بهار بی تردید یکی از بزرگ‌ترین شاعران دوره مشروطه در تهران است. وی به دلیل تنوع حجم تلاش‌های ادبی، تأثیری قاطع در تاریخ مشروطه ایران داشت. بهار را به رغم تنوع

فرم‌های اشعارش، می‌توان، آخرین قصیده سرای فارسی برشمرد. از ایام خاقانی به بعد قصیده سرایی همچون او به عرصه نرسیده است. (موریسن و همکاران، ۱۳۸۰: ۴۵۴)

بهار رهبر زندگی بود. او ملت خود را به سوی جلو می‌کشید و از کسانی نبود تا فرصتی فرا چنگ آورد، به گوشه‌ای بخزد و فقط با یار خویش نرد عشق بیازد و در مقابل حوادث اجتماعی که درک مشترک او و هم‌نوعان اوست، خونسرد و بی‌توجه بماند. او می‌دانست که در چنین مواقع به وظیفهٔ بزرگ شاعری و هنرمندی باید عمل کرد. (ظفری، ۱۳۸۰: ۴۱۱/۲)

دکتر شفیعی کدکنی در بارهٔ وی می‌نویسد: «اگر دو نهنگ بزرگ شط شعر بهار را بخواهیم صید کنیم یکی مسألهٔ وطن است و دیگری آزادی؛ بهترین ستایش‌ها از آزادی در آثار بهار وجود دارد و زیباترین ستایش‌ها از مفهوم وطن با هم در دیوان او به چشم می‌خورد. بهار به سبب آگاهی وسیعی که از گذشته ایران داشت و به علت هیجان و شیفتگی عاطفی که نسبت به گذشته ایران در او بود، بهترین مدیحه سرای آزادی و وطن است، وطن پرستی در حد اعلای آن. (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۳۷)

احمد صافی نجفی

احمد صافی نجفی شاعر بزرگ عراقی (۱۸۹۸-۱۹۷۷ م) در شهر نجف عراق زاده شد و در محافل علم و ادب شهر نجف بزرگ شد و در آن شهر با راویان شعر و ادب و طلاب علوم دینی معاشرت کرد؛ همان‌ها که در راه استقلال وطن‌شان عراق، مبارزه می‌کردند. او به قضایای بزرگ سیاسی اهتمام ورزید و به دسته‌های مبارزین شیخ عبد‌الکریم حائری پیوست و از آن گروه‌ها جرقهٔ آتش انقلاب عراق در سال ۱۹۱۹ زده شد که برای سرکوبی استعمار انگلیس به پا شد. از آن پس صافی مجبور شد به ایران پناهنده و در این جا ساکن شود؛ او به تهران رسید و در آن جا مستقر شد. (سحار، ۱۹۷۰: ۵۲/۲)

صافی در ایران به مطالعهٔ زبان فارسی پرداخت و در این مدت مثنوی مولانا، رباعیات خیام و دیوان‌های منوچهری، سعدی و شعر معاصر ایران را مطالعه کرد و با شاعرانی چون ملک الشعراء

بهار، حیدر علی کمالی، جمال الممالک، عارف قزوینی و میرزاده عشقی آشنایی پیدا کرد. (بصری، ۱۹۹۴: ۱۷۳)

احمد صافی با تمام نبوغی که در ادب عربی دارد، از افراد انگشت شمار ادبیات عربی معاصر به شمار می‌رود، همیشه با خود و تأملاتش مشغول بود. او تأکید داشت که خودش باشد و در پوست دیگران نرود و به دنبال آراستن پوشش و ظاهر خود نباشد. دیوان‌های شعری او، قبل از هر چیز، دیوان زندگی پر بار، دردناک و غریبانه اوست که غم و شادی، سختی و آسانی، امید و یأس، خوف و رجا، زندگی و مرگ، حبّ و بغض، صحتّ و سقم، پیروزی و شکست، صلاح و فساد، گرایش‌ها و تنش‌ها، افکار و نظریات، تفکرات و تعقّلات او را منعکس می‌کند. (میر قادری، ۱۳۸۵: ۲۰۵)

وطن دوستی

مفهوم وطن در دوران معاصر و به ویژه در عصر مشروطه، مهم‌ترین موضوع مورد اهتمام شاعران بوده است. عشق به ایران، همواره در شعر بهار موج می‌زند و یکی از پرسامدترین مضامین اشعار اوست که به آن تازگی و حیات و طراوت می‌بخشد. این شیفتگی شدید باعث سرودن تصنیف‌های وطنی قوی مایه‌ای شده که هنوز هم ورد زبان‌هاست.

عشق به ایران کهن، عشق به تاریخ ایران، در سراسر دیوان بهار به چشم می‌خورد. تاریخ گذشته ایران در نظر او آینه حکمت و عبرت است. (زرّین کوب، ۱۳۷۲: ۳۷۹)

بهار خود سر خیل نسلی بود که درد وطن دوستی در آنان به ناگاه بیدار شده بود، همان درد عاشقانه‌ای که لحن شاعری وی را از شور و حماسه سرشار می‌کرد. عشق و اعتقاد این نسل، از سر آگاهی و برخاسته از باوری نجیب و ژرف بود که خود را با استعدادها و نیازها و مقتضیات مُلک و ملت به خوبی هماهنگ و دمساز کرده بود. (یاحقی، ۱۳۸۸: ۱۶۶-۱۶۷)

به نظر می‌رسد، داخل شدن در جرگه اعضای حزب دموکرات شعبه مشهد در سال ۱۲۸۹

شمسی، باعث بالا رفتن بینش سیاسی بهار شده است و از این زمان به بعد قلم شعر بهار جوهر تازه‌ای می‌یابد که او را سرآمد شاعران هم عصر خویش می‌سازد، به طوری که بیش‌ترین اشعار سیاسی بهار تا پیش از اقامت در تهران (دوره دوم) مربوط به این سال و دوره پنج ساله بعد از آن است و عشق به وطن هسته مرکزی و محوری اصلی تمامی آن‌ها را تشکیل می‌دهد. (فیاض، ۱۳۸۶: ۲۹۱)

با توجه به روحیه آزادی خواهی و وطن دوستی که از بهار توصیف شد، طبیعی است که وی بر استعمار و فشار همسایگان قوی پنجه و دولت‌های مداخله‌گر روزگار، سخت بتازد و توطئه آنان را بر ملا سازد. موقعیت خاص جغرافیایی ایران و ضعف شاهان قاجار و شکست‌های ایران در مقابل روسیه تزاری موجب شده بود تا ایران بیش از پیش در کانون توجه قدرت‌های استعمارگر قرار گیرد و دولت انگلیس نیز با استشمام بوی نفت منطقه، به بهانه حفاظت از منافع خود در شبه قاره هند، مرکز اصلی دسیسه بر ضد ایران گردد. بهار با آگاهی سیاسی خود، کوشش نمود تا نگرانی عمیقش را از سیاست‌های استعماری دو قدرت شمالی و جنوبی نشان دهد و آنان را از دخالت در امور کشورش بر حذر دارد. (همان: ۲۹۱).

در سال ۱۲۹۴ شمسی، هنگامی که محمد ولی خان سپهدار به ریاست وزرا رسید، بعد از مهاجرت رؤسای احزاب و وکلا از تهران به بغداد، اسلامبول و برلن، نفوذ روس و انگلیس در ایران شدت یافت و دولت ایران را به تصدیق معاهده‌ای که بین خودشان در ۱۹۱۵ میلادی منعقد شده بود، مجبور ساختند که به موجب آن مداخله در امور مالی ایران را به وسیله کمسیون مختلط، بر خود لازم دانستند، و مداخلات دیگری نیز در سواحل بحر خزر و خلیج فارس و غیره با اجازه دولت ایران آغاز کردند. بهار که آن هنگام به حال تبعید در بجنورد به سر می‌برد، قصیده‌ای را با عنوان «خیانت» سرود و مطلع آن اشاره به دولت تزاری روس است:

آن را که نگون است رایتش من هیچ نخواهم حمایتش

دیوانه بخوانند ، مَلتَش	و آن دیو که این کار خواسته ست
هم نیز برنجد ز صَجَبَش	این کشور تحت الحمایه نیست
تا دجله بر آید مساحتش	مُلکی که ز جیحون و هیرمند
وین گفته نگنجد به غیرتش	از کس بنخواهد حمایتی

(بهار، ۱۳۸۱: ۲۵۷)

بهار، ایران را دوست دارد و در اندیشه اعتلا و آبادی اوست. این دوستی، سرسری و موسمی نیست، بلکه مبتنی بر معرفت به حال ایران است. گذشته او، ادبیات و فرهنگ او، زیبایی‌ها و شور بختی‌های او را می‌شناسد و او را شایسته دوست داشتن می‌شمرد. (احمدی گیوی، ۱۳۷۸: ۶۱)

شاعر در ادامه، محمد ولی خان سپهدار را به علت بیگانه پرستی و چراغ سبز نشان دادن به بیگانگان مورد لعن و نفرین قرار می‌دهد:

گویند سپهدار داده خط	لعنت به خط پر مخافتش
قوم و وطن خود کند ذلیل	وان گاه بخندد به ذلتش
بخشد وطن خود به رایگان	وان گاه گریزد ز خشیش

(بهار، ۱۳۸۱: ۲۵۷)

روح بلند و سرکش بهار نفوذ بیگانگان در کشورش را بر نتافته و بر کسانی که مسبب این اوضاع شده‌اند، می‌تازد و لعنت و نفرین می‌فرستد که سرزمینی به این عظمت، شایسته وابستگی نیست. شاعر در قصیده‌ای دیگر با عنوان «شهر بند مهر و وفا» این گونه می‌سراید:

در شهر بند مهر و وفا دلبری نماند	زیر کلاه عشق و حقیقت سری نماند
آن آتشی که خاک وطن گرم بود از آن	زین خشک سال حادثه، برگ تری نماند
ای باغبان بسوز، که در باغ خرمی	طوری به بادرفت کز آن اخگری نماند

هر در که باز بود سپهر از جفا بیست بهر پناه مردم مسکین دری نماند

(همان: ۴۲۰)

بهار در ادامه از عدم عدل و داد ناله می کند تا این که دیگران را با خویش هم نوا سازد و از این که سرزمینش دچار هرج و مرج شده و نشانی از شادی و نشاط در آن دیده نمی شود، متأثر است:

آداب ملک داری و آیین معدلت برباد رفت وزان همه، جز دفتری نماند

زین جنگ های داخلی و این نظام زور بی درد و داغ، خانه وبوم و بری نماند

جز گونه های زرد و لبان سپید رنگ دیگر به شهرودهکده، سیم و زری نماند

(همان: ۴۲۱)

شاعر در این جا بر اضمحلال ارزش های انسانی و اجتماعی افسوس می خورد، از ظلم و جور دولت و روی کار آمدن ناکسان در مصادر امور، زبان به شکایت می گشاید و از اوضاع ناگوار و حوادث ملال انگیزی که عمال شهربانی وقت برای بهار و سایر وطن دوستان به وجود آورده بودند، انتقاد می کند.

وطن دوستی در اشعار صافی نجفی به گونه ای دیگر بازتاب دارد. وی ابتدا از سبب زندانی شدن خود می پرسد، عارفی در جواب می گوید: قطعاً زندانی شدن او به خاطر وطنش بوده است، چون او که با جان و دل، وطن خود را دوست می داشت و شور و حماسه استواری برای دفاع از وطن در دل داشت و هر چه داشته به خاطر وطن تقدیم کرده است و کسانی که او را زندانی کرده اند، در واقع دشمنان وطن عربی هستند. (المعوش، ۲۰۰۶: ۱۴۶)

او بارها به خاطر وطن دوستی و دفاع از وطن، داد سخن سر داده و به زندان می افتد و هر چه دارد در راه دفاع از وطن تقدیم می کند و در قطعه شعری با عنوان «الآن طاب الشنق» می گوید:

حَبِستُ وَ لَمْ أَعْلَمْ بِذَنْبِي فَأَصْبَحْتُ لِي الْأَرْضُ فِي ضَيْقٍ وَضَاقَ بِي الْأَفْقُ
 وَ لَمَّا عَلِمْتُ الذَّنْبَ خِدْمَةَ مَوْطِنِي حَلَا السَّجْنَ فِي عَيْنِي وَ طَابَ لِي الشَّنَقُ
 (الصافی النجفی، ۱۹۸۳: ۱۴۶)

یعنی؛ زندانی شدم و نمی دانم که به چه جرمی زندانی هستم و زمین و آسمان برایم تنگ شده است. چون دانستم که گناه بزرگ من وطن دوستی و خدمت به وطنم است پس زندان برای من گوارا و اعدام دل نشین گشت.

شاعر در این قطعه شعر، با این که هیچ جرمی را برای زندانی شدن خود نمی یابد و خود را بی گناه می داند اما چون می بیند که این زندان به خاطر خدمت به وطن بوده است، تحمل مشکلات و دشواری های زندان برایش آسان می گردد و با جان و دل مرارت های آن را با سبک بالی بر دوش می کشد. باز، صافی در جای دیگر می گوید:

وَ لَمَّا رَأَيْتُ الذَّنْبَ خِدْمَةَ مَوْطِنِي حَلَا السَّجْنَ حَتَّى خَلْتَهُ جَنَّةُ الْخُلْدِ
 (همان: ۱۱۱)

یعنی؛ هنگامی که دیدم، تنها گناهم خدمت به وطنم است، زندان برایم گوارا گشت تا اینکه آن را چون بهشت جاویدان پنداشتم.

پس چون زندانی شدن شاعر به خاطر خدمت به وطن خویش بوده است، تحمل آلام زندان برایش خیلی آسان می نماید و به زندان خود خوش دل است. او در قصیده «المنبر الخالد» وابستگی شدید خود به وطن و سرزمین خویش و نفرت از بیگانه را به خوبی نشان می دهد:

سَجُونِي دَوْمًا ذَنْبِ سَوِي أَنَّنِي سَامِي الْمُنَى ، حَرُّ عَزِيْزِ
 لَا يَضِيرُ السَّجْنَ مِثْلِي إِنْ يَكُنْ مَوْطِنِي يَصِيحُ فِي حَرِّ حَرِيْزِ
 وَلَكِنْ أَشْنِقُ تَكُنْ مَشْنَقَتِي مِنْبَرًا يَعْلَنُ رَجْمَ الْإِنْكِلِيْزِ
 (همان: ۱۳۶)

یعنی؛ مرا بدون هیچ گناهی زندانی کرده‌اند، تنها گناه من آرزوهای بزرگ من است و اینکه انسان آزاده و بزرگواری هستم. زندانی شدن شخصی همچون من ضرری ندارد؛ اگر وطنم در امنیت و آرامش و نفوذ ناپذیر باشد. اگر به دار آویخته شوم، چوبه دارم به منزله منبری می‌شود که در بالای آن بیرون راندن انگلیس را اعلام می‌کند.

با این که شاعر معتقد است بی گناه زندانی شده است ولی از این امر آزاده خاطر نیست چون می‌گوید من در پی سربلندی و عزت میهنم هستم؛ لذا به حبس و حتی کشته شدن خود اعتنایی ندارد؛ چون می‌خواهد جان خود را فدای کشورش کند تا اینکه بدین وسیله بیرون راندن انگلیس را اعلام کند.

استعمارگران و وطن

ملک الشعراء بهار نیز با ابزار دیگری به مبارزه با استبدادگران و بیگانگان بر می‌خیزد و نفرت خود را از آن‌ها به خاطر حسن وطن دوستی ابراز می‌دارد و آن ابزار، علم و قلم توانمند شاعر است که همچون خنجری بر قلب بدخواهان فرو خواهد رفت و هستی آن‌ها را بر باد خواهد داد.

در سال ۱۲۹۴ شمسی، در حالی که بهار در تهران به معالجه دست شکسته خود مشغول بوده، دولت وقت که به ریاست مرحوم محمد ولی خان سپهدار تشکیل شده بود، به اصرار مأمورین سیاسی اجنبی که از خامه دل دوز بهار هراس داشتند، شاعر بیمار را تحت الحفظ به خراسان تبعید کرد. بهار شش ماه در شهر بجنورد به حکم دولت بازداشت بود. (بهار، ۱۳۸۱: ۲۵۸) قصیده‌ای در شهر بجنورد گفت که قسمتی از درد و رنج شاعر در بند را بیان می‌کند که به علت حب وطن گرفتار آن شده است:

افزون مراست باری از این گونه دشمنان	کز کینه هر دمیم غمی دیگر آورند
گه دستیار اجنبیان گشته و به من	چون کیک حمله های بسی منکر آورند
گه یار مفت خواران گردند و بر زبان	گاهیم فتنه جوی و گهی کافر آورند

گاهی مرا به خطئه بجنورد بی دلیل
بشانده و به لابه من تسخر آورند
گه در لباس کیک بدان سان که گفته شد
در من فتاده و پدرم را در آورند
(بهار، ۱۳۸۱: ۲۵۹)

شاعر در آخر قصیده قلم خویش را به عنوان سلاح مبارزه خود بر می‌گزیند و با آن به بداندیشان و دشمنان وطن حمله ور می‌شود:

من نیز با چراغ بلاغت به جانشان
اندامشان بدوزم با نوک خامه‌ام
یک یک برون کشمشان از گوشه و کنار
وربگذرم به خواری گیرم گلویشان
اخگر زخم اگر چه تن از اخگر آورند
هر چند پیش خامه من خنجر آورند
گرچه پناه بر سر دو پیکر آورند
فردا که خلق را به صف محشر آورند
(همان: ۲۵۹)

شاعر با سلاح علم و دانش و خامه افشاگرانه خویش به مبارزه بر می‌خیزد تا اهداف شوم بیگانگان و استبدادگران را بر مردم بر ملا سازد و نوک قلمش را بر قلب انسان‌های کج اندیش وطن، فرو کند. بهار در زندانی دیگر می‌سراید:

نه شبم رام و نه روزم پیروز
منزوی روز و دل اندر و شب
چون شود شب بخروشم تا روز
چون شود روز بنالم تا شب
(همان: ۴۶۰)

شاعر هیچ لحظه آرامی را در زندان برای خویش متصور نیست؛ چرا که در وطن خویش غریب و تنها مانده است و بر غربت خویش و وطن خود مویه می‌کند:

این بود حال غریبی چون من
در یکی کشور بیداد سرشت
مانده بیگانه به شهر و به وطن
چون مؤذن به کلیسا و کنشت
(همان: ۴۶۰)

شاعر در جای دیگر تلاش خویش را بیهوده می‌انگارد و بر سعی و مساعی بی ثمرش افسوس می‌خورد:

ای دریغا که جوانی بگذشت
بهرآبادی این ملک خراب

همچو دهقان که برد آب ز دشت تا گل و سبزه دماند ز سراب

(همان: ۴۶۱)

اما شاعر در ادامه استدلال می‌کند، چون هیچ شبی نیست که سحری به دنبال نداشته باشد، پس دزخیم خیانت کار نیز، سرانجامی جز تباهی و نابودی نخواهد یافت؛ به نسل آینده وصیت می‌کند که اگر او نتواند از زندان جان سالم به در ببرد، در گرفتن انتقام او از بیدادگران سر سخت و بی‌گذشت باشند:

ای جوانان غیور فردا پردل و با شرف و زیرک سار
پاک سازید ز گرگان دغا حرم پاک وطن را یک بار
پسر من! تو به روز کیفر ریشه عاطفه از دل برکن
از سر کیفر دزدان مگذر تا پشیمان نشوی همچون من

(همان: ۴۶۱-۴۶۲)

و در پایان، شاعر مرغ حق را مورد خطاب قرار می‌دهد و به او می‌گوید که با شاعر، هم نوا باشد و آن هم با شاعر هم آواز می‌شود:

هان چه گوید بشنو، مرغ ز دور می دهد پاسخ من، حقّ حقّ حقّ
آخر از همت مردان غیور شود آباد وطن، حقّ حقّ حقّ

(همان: ۴۶۲)

شکی نیست که احمد صافی نیز مردی آزادی خواه و وطن دوست بود. در مبارزه خود علیه استعمار نیز مصمم بوده است و به خصوص در برابر سلطه انگلیس بر عراق که می‌خواست امنیت راه‌های خود به سوی هند را از طریق عراق تأمین کند، ساکت و آرام ننشسته و ندای استقلال و آزادی در برابر استعمار سر داده و ملت عرب را به اتحاد و اتفاق در برابر نفوذ بیگانگان و بیرون راندن استعمار و استعمارگران از سرزمین‌های عرب، تحریض می‌کرد و رو در رو با استعمار انگلیس قرار گرفته بود و اهداف شوم و نامیمون آن را بر ملا می‌ساخت تا این که در راه رسیدن به هدفش که آزادی وطن خویش از قید و بند استعمار بود، به دست انگلیس زندانی شد. (المعوش، ۲۰۰۶: ۱۴۶-۱۴۷) صافی انگلیس را مانند میکروبی می‌داند که در جسم

ضعیفان فرود می‌آید و تمام نیکی‌ها و سلامتی‌اش را از ایشان می‌گیرد و توان مقابله با افراد قدرتمند را ندارد:

يَصُولُ الْإِنْكِلِيْزُ عَلٰى ضَعِيْفٍ وَ لَآ يَبْدُوْنَ لِلْخَصْمِ الْعَنِيْفِ
 هُمْ الْمِكْرُوْبُ فِيْ جِسْمِ الْبَرِيَا يَفْتَشُ كَيْ يَحِيْطُ عَلٰى ضَعِيْفِ
 (الصّافى النَّجْفى، ۱۹۸۳: ۱۱۴)

یعنی؛ انگلیس بر افراد ضعیف یورش می‌برد و در مقابل چشمان انسان‌های سرسخت ظاهر نمی‌شود؛ آنها همانند میکروب در جسم مردم هستند و در پی آنند که چگونه بر افراد ضعیف وارد شوند.

شاعر، بیان می‌کند که انگلیس در پی فرصت مناسبی است که افراد ضعیف و فقیر را تحت استعمار خود داشته باشد و از آنها بهره‌کشی کند و این توان را ندارد که با توانگران روبرو شود؛ شاعر انگلیسی‌ها را به میکروبی تشبیه می‌کند که فقط در جسم ضعیف می‌تواند مؤثر واقع شود و اگر در جسم قوی نفوذ کند خود نابود می‌شود و از سوی دیگر می‌توان گفت شاعر معتقد است ضعف و سستی مردم، موجب تسلط دشمنان نالایق انگلیسی شده است و اگر مردم قوی باشند، دشمن هرگز نمی‌تواند بر آنها مسلط شود؛ همچون میکروبی که در برابر جسم قوی ناتوان است.

و یک بار دیگر او مبارزه با انگلیس را جنگ و مبارزه با تمام پستی‌ها و شیاطین و افعی‌های خطرناک به‌شمار می‌آورد:

أَحَارِبُ جِنْسِ الْإِنْكِلِيْزِ لِأَنِّي وَقَفْتُ عَلٰى نَصْرِ الْحَقِيْقَةِ مِخْدَمِيْ
 أَحَارِبُهُمْ حَرْبِيْ لِكُلِّ رَذِيْلَةٍ إِلِيْ كُلِّ شَيْطَانٍ ، إِلِيْ كُلِّ أَرْقَمِ
 تُحَارِبُهُمْ رُوْحِيْ وَ كَفِّيْ وَ مَنْطِقِيْ وَإِنْ هُمْ نَوَوْا قَتْلِيْ يُحَارِبُهُمْ دَمِيْ
 (همان: ۱۲۶)

یعنی؛ با پدیده‌ای مثل انگلیس جنگ می‌کنم؛ چرا که من خودم را بر یاری حق و حقیقت وقف نموده‌ام. نبرد من با هر پستی و پلشتی است و با هر شیطان و هر افعی مبارزه می‌کنم. با

روح و دست و زبانم با ایشان به مبارزه برمی خیزم و اگر قصد کشتن مرا داشته باشند، با خون و هستی‌ام با آن‌ها می‌جنگم.

شاعر، انگلیس را مظهر هر نوع زشتی و پلشتی می‌داند؛ چرا که از استعمار و استثمار دست نمی‌کشد و جنگ با پدیده‌ای مثل انگلیس را به خاطر دفاع از حق و حقیقت، سزاوار می‌داند و اذعان می‌کند که خودش را وقف وطن کرده است و در راه رهایی وطن از سیطرهٔ بد خواهان از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد، حتی اگر به بهای نثار جاننش باشد.

شکوه از بخت و اقبال

اما بهار در بیانی دیگر از دست هم وطنان و بخت بد خویش شکوه می‌کند؛ چرا که به جرم وطن خواهی گرفتار شده است:

کآمد به دست هم وطنانم به سرزمان	عمری سخن به خیر وطن گفتم ای دریغ
بیچاره من که رفت سرم بر سر زبان	سر بر سر سنان رود آن را که نیست بخت

(بهاز، ۱۳۸۱: ۴۷۷)

و در قطعه شعری دیگر، با عنوان «غم وطن» صراحتاً اعلام می‌کند که هر کسی نمی‌تواند احساس او را درک کند؛ زیرا که او هم غم وطن در دل دارد و هم به جرم حب وطن، قفل بر دهن دارد:

به راستی خبر از درد و داغ من دارد	نه هر که درد دیار و غم وطن دارد
که خار در جگر و قفل بر دهن دارد	ز روزگار خرابم کسی شود آگاه
دل مرا که پریشانی از وطن دارد	به حق شام غریبان، نگاه دار ای زلف

(همان: ۱۰۳۰)

به نظر می‌رسد، شاعر در اثر کم لطفی‌هایی که در حقیقتش شده، جاننش به لب رسیده است و تنها در انتظار آن است که صبح دولتش بدمد و این تیرگی‌ها و غم‌های جانکاه را بزداید.

اما احمد صافی تصوّر می‌کند که کیفر زندان، حقیرتر از گناه وطن دوستی است. (المعوش، ۲۰۰۳: ۴۹۱) کم‌ترین گناه وطن دوست، باید زندان باشد و آن را در قطعه «العقاب الضعیف» به خوبی به تصویر می‌کشد:

وَأَجْنَحَهُ كَأَنْتَ تَرَفُّ رُفَيْفًا	حَبَسْتُ فَقَصَّ الْحَبْسُ مِنِّي قَوَادِمًا
تَحَمَّلْتُ طُودًا لِلسَّمَاءِ مُنِيفًا	وَأَنْقَلُ حَبْسِي كَأَهْلِي فَكَأَنِّي
رَأَى كَأَهْلِي حَمَلَ الْجِبَالِ خَفِيفًا	وَأَلَمَّا عَلِمْتُ الْجُرْمَ خِدْمَةَ مَوْطِنِي
فَجُرْمِي يَرَى هَذَا الْعِقَابَ طَفِيفًا	وَأَقُلْتُ: عِقَابُ الْحَبْسِ دُونَ جُرْمِي

(الصافی النجفی، ۱۹۸۳: ۱۱۷)

یعنی؛ زندانی شدم و زندان، شاه پرها و بالهایم را چید؛ بال‌هایی که با آن چون پرنندگان پرواز می‌کردم و اوج می‌گرفتم. زندانم بر دوشم سنگینی می‌کرد؛ گویی که کوه بزرگ و سر به فلک کشیده را به آسمان حمل می‌کنم. هنگامی که فهمیدم، گناه من خدمت به وطن خویش است، پشتم حمل کوه‌ها را ناچیز شمرد (حمل کوه‌ها برایم آسان گشت). گفتم کیفر زندان کوچک‌تر از گناه من است و گناه سنگین من این کیفر را خیلی ناچیز می‌شمارد (کیفر وطن دوستی خیلی بالاتر از زندان است).

شاعر خدمت به وطن را بزرگ‌ترین افتخار می‌داند؛ بنابر این هر گونه سختی‌ها را در راه سرزمین خویش به جان می‌خورد و حتی حاضر است هستی خود را در راه استقلال و سربلندی وطن خویشتن اهداء نماید.

هجو استعمارگران

در سال ۱۲۹۴ شمسی که بهار در تبعیدگاه بجنورد، روزگاری در رنج و ملال و دور از یار و دیار به سر می‌برد و از اوضاع کشور و دسایس اجنبیان خاطری آشفته و نژند داشت، قصیده‌ای با عنوان «لوح عبرت» را می‌سراید و با اشارات و تمثیل‌هایی چند، حوادث و مصایبی را که بر ایران آن روز می‌رود، مرور می‌کند:

کبر و سرکشی تا چند ای سلاله انسان حال آخرین بنگر، ذکر اولین بر خوان

ای هیون آتش دم، ای عقاب باد افسای
 خاک از تو در لرزه، آب از تو در ناله
 غول بارگی تا چند؟ راه رسم انسان گیر
 ای که نالی از لندن، وی که بالی از برلن
 ای نهنگ آب اوبار، ای پلنگ خاک افشان
 باد از تو در فریاد، آتش از تو در افغان
 دیو سیرتی تا کی؟ سوی آدمیت ران
 ای که گویی از مسکو وی که مویی از تهران
 (بهار، ۱۳۸۱: ۲۵۳)

شاعر در تبعید نیز، وظیفه خود را فراموش نمی‌کند و ضمن هجو استعمارگران از ضعف و حقارت دولت مردان می‌گوید و گرسنگی و افلاس مردم بیچاره را به یاد می‌آورد؛ به نکوهش آز و طمع دولت‌های بیگانه در دست اندازی به امکانات طبیعی و مرزهای ایران می‌پردازد. هجو در اشعار حبسیه احمد صافی هم نمودی آشکار دارد و اکثر هجویات او جنبه سیاسی دارد و بیش‌تر استعمارگران و بیگانگان را هدف تیر هجو خود قرار داده است. در هجو سیاسی، بیش‌تر کشورهای استعمارگر مورد هجو شاعران قرار می‌گیرد و انواع و اقسام نقایص و عیوب متوجه آن‌ها می‌شود؛ مخصوصاً در مورد ظلم و ستمی که بر مردم روا می‌دارند و آن‌ها را به انواع عذاب و گرفتاری دچار می‌کنند. (المعوش، ۲۰۰۳: ۵۵۹)

انگلیس خیال می‌کند با زندانی کردن احمد صافی از شر او راحت می‌شود اما در واقع این زندان در ذات خودش، اعلان جنگی برای ایشان می‌باشد؛ زیرا شاعر در قصیده‌ای با عنوان «اعلان الحرب» انگلیس و استعمارگران را هجو می‌کند و عیب‌ها و نقص‌های بسیار ایشان را گوش زد می‌کند و از ظلم و ستم ایشان بر می‌آشوبد:

حَسِبْتُ أَنْكِتِ رَا ، وَ اللَّهُ
 قَبْرُهَا فِي كُلِّ أَرْضٍ
 سَجَّتْ دُونَ ذُنُوبٍ
 أَمْنَتْ حَرْبِي وَسِجْنِي
 أَعْمَى مُقَاتِيهِ
 حَفَرْتَهُ يَدَيْهَا
 غَيَّرَ لَعْنِي أَبُوَيْهِ
 يُعْلِنُ الْحَرْبَ عَلَيْهَا
 (صافی نجفی، ۱۹۸۳: ۱۱۲)

یعنی؛ انگلیس پست است، خداوند چشمانش را کور کند. در هر کشوری قبرش را به دست خود می‌کند. بدون گناه مرا زندانی کردند، نفرین من بر پدر و مادرش. از مبارزه من در امان شد و زندان من اعلان مبارزه علیه آن می‌باشد.

شاعر در این قصیده، پستی و رذالت انگلیس را به مردم گوش زد می کند و بیان می نماید که زندانی کردن اشخاص، مانع مبارزه علیه آن ها نمی تواند باشد، بلکه می تواند، نتیجه عکس داشته باشد و موجب تنفر دیگران از آن ها بشود. صافی بار دیگر در شعر هجوی خود بر انگلیس حمله می کند و به زندانی شدن خویش به خاطر دفاع از وطن و مبارزه با آن ها، افتخار می کند و می گوید:

فَأَيُّمَا يَوْمٌ سِجْنِي تَاجُ أَيَّامِي وَالْيَوْمُ فِي السِّجْنِ أَقْضَى حَقِّ أَقْوَامِي أَيُّ أَحَارِبٍ قَوْمًا أَهْلَ إِجْرَامِ (همان: ۸۱)	أَهْلًا بِسِجْنِي لِشَهْرٍ أَوْ لِأَعْوَامِ قَضَيْتَ خَيْرًا حَقُّوقَ النَّفْسِ كَامِلَةً إِنَّ يَسْجُنُونِي فَجَرْمِي يَا لَآءِ شَرَفًا
---	--

یعنی؛ زندان برایم گواراست، چه یک ماه و چه چند سال، پس روزهای زندانی شدن من، بهترین ایام من است. حقوق مردم را آزادانه به طور کامل به جا آوردم و امروز در زندان حقوق اقوام خود را به جای می آورم. اگر مرا زندانی کنید، این شرافت بزرگی برایم است، من مبارزه می کنم با قومی که جنایت کارند.

صافی در این سروده از زندانی شدن نمی نالد بلکه به آن افتخار می کند؛ چرا که به خاطر دفاع از وطن و حمایت از هم وطنانش و به علت مبارزه با جنایت کاران در بند کشیده شده است و ایام زندان خود را بهترین روزها برمی شمرد و آن را شرافت و عزت بزرگی برای خویش می داند.

بهار، در جای دیگر که در سال ۱۳۰۸ شمسی که به زندان شهربانی گرفتار آمده بود، مخمسی را با عنوان «تا کی و تا چند» سروده و عمال شهربانی را که به سبب کینه های دیرینه با او بیش از حد خصومت می ورزیدند، مورد حمله و انتقاد قرار داده و به اوضاع کشور ندبه کرده است:

بد گمان و دو دل و سر به گریبان تا چند؟ گنج کیخسرو در چنگ رضا خان تا چند؟	ای وطن خواهان سرگشته و حیران تا چند؟ کشور دارا، نادار و پریشان تا چند؟
---	---

ملک افریدون پامال ستوران تا چند؟

پارگین خسبی خفته به دواج سلطان
شده دانایان بازیچه مشتی نادان

خام عیاری بنشسته بر اورنگ کیان
اهرمن جای گرفته به حریم یزدان

ای عجب دانا ، بازیچه نادان تا چند ؟

پس هجو سیاسی نیز همچون سایر موضوعات می تواند در خدمت وطن باشد و شاعر را در ادای مقصود خویش در دفاع از وطن و وطن دوستی یاری رساند همان گونه که در اشعار این دو شاعر ملاحظه شد.

Archive of SID

نتیجه گیری

از آنچه بیان شد، چنین برمی آید که هر دو شاعر درد وطن داشته اند و در راه آن هزینه‌هایی را هم پرداخته‌اند و از کانون گرم خانواده جدا شده و اسیر زندان و یا تبعید از یار و دیار خود شده‌اند و به حال سرزمین خویش مویه‌ها سر داده‌اند. پس در این که هر دو شاعر درد و احساس مشترک داشته‌اند، شکی نیست، اما در این میان تمایزی در آن احساس می‌شود و آن این است که بهار در وطن خویش، به دست هم وطنانش، طعم تلخ زندان و تبعید را چشیده است، هر چند کشورهای اجنبی‌ها، از جمله انگلیس و روسیه و فرانسه در آن نقش داشته‌اند و بهار هم از این قضیه خیلی دل‌گیر است، از این لحاظ که او درد سرزمین خویش را بیان می‌کند و عزت و سربلندی آن را در سر دارد، اما به دست حاکمان وطن محکوم به حبس و تبعید می‌گردد و طبیعی است که تحمل آن برای او خیلی هم آسان نباشد.

ولی احمد صافی نجفی، به خاطر این که کشورش تحت قیمومت انگلیس بود، در راه مبارزه با استعمار و در راه تلاش برای رهایی سرزمینش از سیطره آنها، دست به قیام می‌زند و به دست بیگانگان، مجبور به ترک وطن خویش می‌شود و به وسیله آنها نیز به زندان می‌افتد، به همین علت صافی از دست هم وطنان خویش آزرده نیست، بلکه نوک پیکانش به سوی بیگانگان است که بر کشورش سلطه دارند و در اغلب سروده‌های وطنی، به زندانی شدن خود افتخار می‌کند و حتی زندان در راه وطن دوستی را کم‌ترین مجازات خود می‌داند و آن را به خاطر استقلال و آزادی کشورش از یوغ استعمار، بسیار شیرین و گوارا می‌یابد؛ چرا که استقلال موطن خویش، استقلال و حریت او را نیز در پی دارد. هر دو شاعر به وطن نگاه ویژه‌ای دارند.

این دو شاعر فرزند زمان خود بوده‌اند و به دلیل شرایط سیاسی و اجتماعی تقریباً یکسان - حضور بیگانگان در کشور- در اشعار خود مردم را به هوشیاری و حرکت به سوی آینده تشویق می‌کنند و آنها را به دفاع از وطن و خروج استعمارگران از کشورشان فرا می‌خوانند.

بر مبنای شواهد تاریخی تقویت احساسات ملی‌گرایانه و عشق به وطن یا سرزمین مادری در هنگام تجاوز بیگانگان امری کاملاً طبیعی و فراگیر است.

منابع و مآخذ

- ۱- آباد، مرضیه، (۱۳۸۰)، حبسیه سرایی در ادب عربی از آغاز تا عصر حاضر، چاپ اول، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۲- احمدی گیوی، حسن، (۱۳۷۸)، ستایشگر میهن و آزادی (گزیده آثار بهار)، چاپ اول، تهران، نشر قطره.
- ۳- بصری، میر، (۱۹۹۴)، اعلام الأدب فی العراق الحدیث، تقدیم جلیل العطیه، الطبعة الأولى، بی جا، دارالحکمة، الجزء الأول.
- ۴- بهار، محمدتقی (ملک الشعراء)، (۱۳۸۱)، دیوان اشعار، چاپ اول، تهران، انتشارات علم.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۲)، آشنایی با نقد ادبی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سخن.
- ۶- سحرار، سعید جودت، (۱۹۷۰)، موسوعة اعلام الفكر العربی، قاهره، مکتبه مصر، المجلد الثانی.
- ۷- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۵۹)، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران، انتشارات طوس.
- ۸- _____، _____، (۱۳۵۲)، تلقی قدما از وطن، مجله الفبا، جلد دوم.
- ۹- الصافی النجفی، احمد، (۱۹۸۳)، حصا دالسجن، بیروت، مکتبه المعارف.
- ۱۰- _____، _____، (۱۹۸۳)، هواجس، الطبعة الثالثة، بیروت، مکتبه المعارف.
- ۱۱- _____، _____، (۱۹۸۳)، الأغوار، الطبعة الثالثة، بیروت، مکتبه المعارف.
- ۱۲- _____، _____، (۱۹۸۳)، اللفات، بیروت، مکتبه المعارف.
- ۱۳- ظفری، ولی الله، (۱۳۸۸)، حبسیه در ادب فارسی (از آغاز شعر فارسی تا پایان زندیه)، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۴- _____، _____، (۱۳۸۰)، حبسیه در ادب فارسی (از آغاز دوره قاجاریه تا انقلاب اسلامی)، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۲.

- ۱۵- فیاض، مهدی، (۱۳۸۶)، *یادی دوباره از بهار (مجموعه مقالات)*، به کوشش سعید بزرگ بیگدلی، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- ۱۶- المعوش، سالم، (۲۰۰۳)، *شعر السجون فی الأدب العربی الحدیث و المعاصر*، الطبعة الأولى، بیروت- لبنان، دارالنهضة العربیة.
- ۱۷- _____، _____، (۲۰۰۶)، *احمد الصافی النجفی حیاته من شعره*، الطبعة الأولى، بیروت- لبنان، مؤسسه بحسون.
- ۱۸- موریسن، جرج و همکاران، (۱۳۸۰)، *تاریخ ادبیات ایران از آغاز تا امروز*، ترجمه دکتر یعقوب آژند، چاپ اول، تهران، انتشارات گسترده.
- ۱۹- میر قادری، سید فضل الله، (۱۳۸۵)، «شعر تأملی» در ادبیات عربی معاصر، چاپ اول، شیراز، نوید شیراز.
- ۲۰- یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۸۸)، *جویبار لحظه‌ها*، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات جامی.

Archive of SID